



معرفی ابعاد شخصیت علامه طباطبائی

رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

دکتر غلامعلی حداد عادل



شناخت را اگر معادل درک بگیریم درک به معنای رسیدن است و انسان برای درک کسی باید به او برسد. رسیدن هم مستلزم نوعی برابری است که انسان خودش را به کنار کسی برساند که بتواند او را درک کند.

حقیقتاً آنچه ما می‌گوییم درخور علامه نیست اما به این معنی نیست که تلاشی برای شناخت آن بزرگوار نکنیم. بنده سعی می‌کنم در این صحبت که اولین صحبت مراسم امروز است یک تصویر کلی از شخصیت علامه ارائه بدهم با قلم و زبان ناتوان خودم؛ و در باب موضوع اصلی این همایش که چگونگی تحول علوم انسانی است عجلتاً صحبتی نخواهم کرد.

نخست عرض کنم که علامه طباطبائی یک حکیم است و حکیم در معارف اسلامی یک معنای ویژه‌ای دارد با توجه به جایگاه حکمت در قرآن می‌توان بگوییم که حکیم در سلسله معارف اسلامی است و حکمت و معرفت بالاترین مرحله علم و دانش محسوب می‌شود. در دیوان حافظ که نگاه به چنین موردی دارد، حتی عقل را در جاهایی به محاکمه می‌کشد ولی حکمت جایگاهش محفوظ است، یعنی حافظ نگاهش به جهان از سر حکمت است به همین دلیل است که شما در مزمت حکمت در ادبیات اصیل اسلامی چیزی نمی‌بینید و حکیم چنین جایگاهی دارد.

علامه یک حکیم به تمام کلمه است، صاحب همه ابعاد حکمت است هم حکمت نظری هم حکمت عملی؛ در حکمت نظری در الهیات تسلط داشته و استاد بوده‌اند، استاد دیده و و با دیانت و تقوا و زهد یک زندگانی حکیمانه کرده است. این خیلی مهم است

که ما یک تصویر روشنی از حکیم در فرهنگ و تمدن اسلامی داشته باشیم که مصادیق حکمت را در طول تاریخ و در روزگار خودمان درک کنیم و تشخیص بدهیم. قطعاً علامه طباطبائی یک مصداق بارز حکیم است.

یک نکته در باب زندگانی علامه طباطبائی، زندگی علمی اوست. سراسر این زندگی به علم گذشته است، جز یک مدتی که علامه اجبار پیدا کرده که در تبریز اشتغال به اموال موروثی خود داشته باشد که خیلی از آن دوران با تلخ کامی یاد می‌کند حتی در آن دوره هم جدای از کار علمی نبوده‌اند. علامه هم در نجف، هم در تبریز و هم در قم یک زندگی سراسر علمی داشته‌اند. یک وقت خاطرم هست که در باب انسان در اسلام کار می‌کردم، با خودم فکر کردم و از شهید مطهری خواستم که رساله‌ای در این باب معرفی کنند، ایشان نسخه عکسی دست‌خط علامه، از سه رساله "انسان فالدنيا قبل الدنيا و بعد از دنیا" از کتابخانه خودشان که اینها نه ترجمه شده بود و نه چاپ شده بود و من دیدم علامه در پایان اینها نوشته در قریه شادآباد تبریز تحریر شده است؛ یعنی در همان دوران هم دور از فضای علمی نبوداند. ولی در قم، تبریز و نجف یک‌سره مشغول کار علمی بوده‌اند.

اگر شرح حال علامه طباطبائی را بخوانید که در تبریز چه درس‌های مقدماتی خوانده است، خدمت کدام مراجع رسیده و چه درس‌های نزد چه کسی خوانده است، خیلی آموزنده است. زندگی او یک‌سره یک زندگی تحقیق، تدریس و تألیف می‌باشد؛ یعنی شما زندگی علامه را خالی از این سه جنبه نمی‌بینید. من گاهی مقایسه می‌کنم درس خواندن و کار علمی کردن علامه را با کار و درس خواندن امثالی مثل خودمان در دانشگاه‌ها؛ مثلاً ما هم ممکن است فلسفه و اصول عقاید، عرفان را درس بدهیم و هیچ یک از کسانی که در این رشته‌ها دکتری می‌گیرند و رساله می‌نویسند، در هیچ یک از ده رشته به پای علامه نمی‌رسند. این نشان می‌دهد نظام دانشگاهی ما چقدر با نظام حوزوی متفاوت است. مثلاً یک کسی از دوازده سیزده سالگی وارد حوزه می‌شد و سی سال تمام بدون وقفه درس می‌خواند و ما اگر سه سال از آن زمان بگذرد فکر می‌کنیم خیلی طولانی شده

است. استادان ما، دانشجویان ما باید به طور جدی یک توجهی در این ضعف‌های درس خواندن هم داشته باشند.

ما در تحول علوم انسانی مقید بودیم که هر تحولی را در این ضعف‌ها ایجاد کنیم؛ اما درس خواندن علامه مقید به قیود خاصی نبوده است و سراسر زندگی عالمانه‌ای داشته‌اند. از دیگر خصوصیات علامه زمان شناس بودنشان است. علامه معاصر زمان خود بوده و یک عالم زمان شناس بوده. چون در همان دوران علامه کسانی بودند که به اندازه علامه درس خوانده بودند؛ اما فرق علامه با آن‌ها این بود که علامه می‌دانست در چه زمانی زندگی می‌کند و این روزگار چه اقتضایی دارد. از اینجاست که ما یک تفاوت علامه با امثال خودش را در توجه علامه به علوم انسانی می‌دانیم، علوم انسانی به همان معنایی که دانشگاه علامه طباطبائی را ایجاد کرده است. این نوع علوم در حوزه‌های علمیه مطرح نبود حتی فاصله حوزه‌های علمیه در علوم انسانی به اندازه‌ای بوده که اهل فن و استادان فلسفه هم ناچار بودند برای کارهای فلسفی از قم به تهران مهاجرت کنند؛ یعنی حوزه هم فلسفه را با سابقه هزارساله برنمی‌تافته، چه برسد به سایر رشته‌های علوم انسانی. کار علامه را باید در زمان خودش ارزیابی کرد. حتی علامه وقتی شروع کرد به ایجاد یک درس و بحث فلسفی جدی به قول ورزشی‌ها یک کارت زرد هم گرفته‌اند. این داستان در جای خودش هم گفته شده ولی علامه طباطبائی مداومت کردند.

یکی از راه‌هایی که علامه با بینش خودش گشوده، همین احیای فلسفه است؛ یعنی رونق بخشیدن به درس و فلسفه است. اگر شما می‌بینید امروز با ابتکار و پیشنهاد رهبر معظم در قم مجمع عالی حکمت فلسفه تأسیس می‌شود، آن هم با چند صد نفر عضو ارشد استاد، شما تصور نکنید هفتاد سال پیش هم این مؤثر بوده است، این وضع امروز نتیجه تلاش‌های امثال علامه طباطبائی به ویژه خود علامه بوده است. علامه در بحث فلسفه، فلسفه را به مصاف یک جریان فکری آورده که در آن زمان کیان دین و ایران را تحدید می‌کرده و آن مارکسیسم بود. شما اگر بروید مطالعه کنید و بخوانید که در دهه بیست شمسی، مارکسیسم در ایران چه وضعی داشته است کاملاً متوجه می‌شوید. علامه با نقد فلسفه‌های

مادی، ماتریالیسم و به ویژه ماتریالیسم دیالکتیک به مدافعان حکمت الهی یک قوتی بخشیده‌اند. در آن دوران حتی در دهه ۵۰ هم در زندان خواندن اصول فلسفه را تحریم می‌کردند؛ یعنی آنقدر این کتاب مؤثر بوده است که در حکم یک سنگ بنایی برای عقاید دینی اسلامی به شمار می‌رفت.

علامه را باید به غیر از فلسفه در طرح سایر رشته‌های علوم انسانی در حوزه مؤثر دانست. علامه علوم اجتماعی را مطرح کرده است. شما در المیزان ببینید چگونه مبحث علوم اجتماعی را مطرح کردند. مطالعات تاریخی جدید علامه در المیزان آورده و خیلی چیزهای دیگر را نیز آورده‌اند. علامه طباطبائی را باید پیشگام کشاندن علوم انسانی به حوزه دانست؛ و علامه را باید در فلسفه تطبیقی پیشگام دانست. او چندین سال جلسات طولانی با هان ریکورمن داشت. این گشودن باب گفتگو بین فیلسوف شیعه تمام عیار از یک سو و یک فیلسوف اروپایی که مطالعاتش در فلسفه غربی است. این کار ساده و کم اهمیتی نبود، آثاری که از این جلسات به جا مانده ناشی از جدی بودن این بحث‌ها است. یک جلسه خوش و بش و گذرا نبوده و بحث جدی و یک طرحی بوده است. علامه را باید درست به همین دلایل پیشگام در حوزه و دانشگاه دانست. اینگونه نگاه علامه به مطالبات روز، این را ایجاد می‌کرده که خود شخص علامه طباطبائی با افراد دانشگاهی ارتباط داشته باشند. این‌ها همه سرفصل‌هایی است که اقتضای یک تحقیق دارد؛ و بنده تقاضا می‌کنم از استادان دانشگاه علامه طباطبائی که دانشجویان ارشد و دکتری خود را راهنمایی کنند که بعضی موضوعات پایان‌نامه‌ها را به نوع این مسائل در آثار علامه طباطبائی سوق بدهند.

یک جنبه دیگری که به علامه درخشش خاصی می‌بخشد تمرکز علامه بر قرآن است. ما می‌توانیم بگوییم که این تفسیر المیزان تا پیروزی انقلاب و تا به امروز مهمترین دست آورد شیعه در حوزه علمیه قم بوده است و علامه با تأکید بر قرآن و صرف وقت برای المیزان سعی کرده تفسیر قرآن را در حوزه از حاشیه به متن بیاورد؛ و این اتفاق تا حدی افتاده و مباحث قرآنی و تفسیر به جایگاه اصلی خود در حوزه نزدیک شده است؛ و آن هم با روش خاصی که همان روش تفسیر قرآن به قرآن است؛ که این روش هم به

عنوان یک روش ممتاز تبعیت شده و کمتر کسی است که دست به تفسیر قرآن بزند و تحت تأثیر روش تفسیری علامه نبوده باشد. کلاً می‌توان گفت علامه هم احیا کننده تفسیر و بحث‌های قرآنی است و هم احیا کننده فلسفه و فلسفه اسلامی در حوزه است و حوزه در این جهت مدیون علامه است.

نکته دیگر داشتن مشرب عقلی است و این بسیار مهم است و تصور می‌کنم از مشرب عقلی علامه در نگاه به دین خیلی مهم است. علامه راه رسیدن به حقیقت را فقط عقل نمی‌داند. علامه هنرش به عنوان یک حکیم جمع سازگار بین عقل، کشف و شهود بوده است. در تفسیر المیزان بحث فلسفی می‌کند، بحث روایی و بحث قرآنی را هم دارد؛ این بحث‌ها را هم سازگار با هم مطرح می‌کند. علامه طباطبائی معتقد بوده که عقل و وحی تعارضی با هم ندارد. عقل و وحی هر دو از یک چشمه جوشیده‌اند. آن خدایی که حقیقت و حکمت را به انبیا خودش وحی کرده همان خدا با حکمت خودش هستی را به صورت معقول آفریده و به انسان هم یک قوه‌ای به نام عقل عطا کرده تا این معقول بودن هستی را درک کند. عقل و وحی چون به یک جا می‌رسند و یک جا ریشه دارند. یکی هستند به دو زبان و بیان، اما یک حقیقت هستند. با چنین نگاهی علامه کار فلسفی می‌کرده و در عرفان نظری و عرفان عملی دستی طولانی داشته و مرز بین آن‌ها هم رعایت می‌کردند.

امروز یک نسخه‌ای از مقاله سیدمحمد حسین طباطبائی از دانش نامه جهان اسلام با خودم همراه آوردم. این مقاله دو بخش می‌باشد. یک بخش زندگی نامه علامه طباطبائی و یک بخش هم تعاملات فلسفی و عرفانی او را بیان می‌کند. این بخش دوم مأخوذ از بیانات آیت الله جوادی آملی است. آیت الله جوادی عاملی معتقدند: علامه طباطبائی سیره عقلانی و جهت‌گیری‌های فلسفی و کلامی خود را با آگاهی و بصیرت با اوضاع و نیازهای زمان همراه کرد و با احیای فلسفه اسلامی و اندیشه‌ای حکما و صاحب نظران الهی کوشید تعالیم دینی بر اساس عقل بدیهی و محض عرضه شود. تا به بدین وسیله مدافعان مکتب در برابر بررسی‌ها و تحلیل‌های دیگر مکاتب نو ظهور و انتقادهای فکری توان ایستادگی داشته باشند؛ یعنی معلوم بود که نمی‌توانند مدافعان اسلام در برابر منکران دین و وحی به حدیث

و قرآن و وحی استاد کند. این جهت را ایشان ذکر می‌کنند و اینکه در بحث‌های خودشان، علامه با اینکه با عرفان و شعر و ادیبان انس کامل داشتند در بحث‌های عقلی به هیچ وجه از این نوع مطالب به عنوان استدلال استفاده نکردند؛ یعنی انضباط کامل عقلانی را ایشان رعایت می‌کردند؛ و با چنین پیشی و دانشی در طول ده‌ها سال علامه توانسته است شاگردانی تربیت کند که آن‌ها به نوبه خودشان این تفکر و بینش را بسط دادند و محقق کردند. من اگر بخواهم اسم بعضی از کسانی که در محضر علامه تربیت شده‌اند را نام ببرم شما می‌توانید تأثیر علامه را در جامعه ارزیابی کنید: شهید مطهری، سید جلال الدین آشتیانی، سید محمد بهشتی، محمد حسین حسینی تهرانی، این‌ها همه آیت الله دارد. حسن حسن زاده آملی، ابراهیم امینی، غلام حسین دینانی، علی دوانی و خیلی‌های دیگر. خوب شما ببینید هر کدام از این‌ها منشأ و مبدأ چه تحولاتی بوده‌اند. اگر شما می‌بینید که در انقلاب اسلامی می‌شود از یک وحدت بین حوزه و دانشگاه صحبت کرد باید توجه داشته باشید که یک چنین امکانی آسان به دست نیامده است. فقط باید تاریخ را بخوانید و ببینید که آن روز که دانشگاه تأسیس شد و علوم انسانی وارد شد، حوزه و دانشگاه چقدر از هم فاصله داشتند. پل زدن بر روی این دو طرف کار آسانی نبوده است. یک کسانی مثل علامه طباطبائی استخوان خرد کردند تا امکان اینکه حوزویان در دانشگاه باشند و دانشگاهیان در حوزه باشند. با هم هم‌سخنی کنند، کار مشترک کنند و اینکه ما نمی‌خواهیم مقلد باشیم و این حرف که امروز به واسطه امکانات و به برکت این تلاش‌ها ارتباط گرفتن حوزه و دانشگاه سهل‌تر شده است.

در پایان تأکید می‌کنم که میراث بزرگ علامه طباطبائی مشرب عقلانی اوست و بزرگانی که در محضر او تربیت شدند مثل شهید مطهری به خوبی اهمیت نگاه عقلانی به دین را درک کرده بودند. بنده اجمالاً خدمت استادان عرض می‌کنم مطمئن باشید اگر نگاه عقلانی به دین نباشد راه برای سکولاریسم باز است؛ یعنی سکولاریسم ملازمه دارد با نداشتن نگاه عقلانی به دین. کانت را پدر سکولاریسم می‌دانند. نمی‌توانیم بگوییم کانت به خدا معتقد نیست. به قول غربی‌ها نگاه عقلی به دین ریشه‌دار کرده است؛ یعنی اگر شما

نگاه عقلانی به دین نداشته باشید در جمهوری اسلامی زمینه ساز سکولاریسم شده‌اید. تفصیل این مطلب نیاز به یک برنامه دیگر دارد. می‌خواهم بگویم این نگاه مهم است. اهمیت این بینش از اهمیت دانشی که برای ما گذاشتن بیشتر است. بزرگ‌ترین میراث علامه نگاه عقلانی به دین داشتن است.